

بخشی از خاطرات زنده یاد:
دکتر حسین فاطمی
به مناسبت ۱۹ آبان سال ۱۳۸۹

۱۸ آبان ۱۳۸۹ برابر با ۱۰ نوامبر ۲۰۱۰
محمد حسینی

زنده یاد دکتر حسین فاطمی در ۱۹ آبانماه سال ۱۳۳۲ در حال طب شدید حاصل از عفونت زخم های چاقوی شعبان بی مخ و دیگر اوباش تیرباران شد.

* * *

در صفحه ۲۲۵ کتاب "خاطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی به کوشش بهرام افراسیابی" که تا صفحه ۲۲۹ ادامه دارد چنین آمده:

بخش چهارم

فصل دوم

دوران بین دو کودتا به روایت باختر امروز

به قلم دکتر حسین فاطمی

ساعت یازده و نیم دیشب چند افسر مسلح و قریب پنجاه شصت نفر سرباز گارد شاهنشاهی شصت تیر بدست مثل راهزنائی که در کتاب های افسانه قرون وسطائی خوانده اید بخانه من ریختند و بدون اینکه حتی اجازه دهند من کفش پا کنم در برابر شیون طفل یازده ماهه و مادرش مرا بسعدآباد - کاخ سلطنتی - توقیفگاه گارد شاهنشاهی بردند و در هر اطاق خانه ام نیز تا ساعت چهار صبح دوازده سرباز بیتوته فرمودند. در این مقاله نمیخواهم ماجرای این جنایت - این کودتای ننگین - این دستبرد و تجاوز شاهنشاهی را بحقوق ملت شرح دهم بلکه میل دارم حقایقی را که تا امروز قسمت مهم آن از مردم مخفی مانده است ذکر کنم:

یک هفته بعد از واقعه نهم اسفند در جراید مرکز منعکس شد که من برای عرض گزارش درباره هیئت اعزامی ایران ببغداد بحضور ملوکانه شرفیاب شده ام! آن روز که ملاقات من با شاه ریب دوساعت و نیم طول کشید شاید تنها حرفیکه نزدیم موضوع هیئت اعزامی بغداد بود.

پس از حادثه نهم اسفند (حسیبی: شاه برنامه قتل مصدق را به دست آخوندها و اوباش جنوب شهر در نهم اسفند ترتیب داده بود) که دست خود شاه دخالت مستقیم در آن داشت من دیگر تا آنوقت بدربار نرفته بودم ولی ناگهان برای گفتن مطالبی تلفن کردم و یکسر گرسنه از وزارتخانه به کاخ اختصاصی رفتم دیدم شاه از دکتر مصدق گله می کند و میگوید مصدق از من رنجیده است بگمان اینکه در حادثه نهم اسفند من دست داشته ام شما چه میگوئید؟ بی پروا باو گفتم که تردید ندارم اعلیحضرت بوجود آورنده این صحنه شرم آور بوده اید بعد بدو چشمان او که خیلی داعیه معصومیت دارند نگاه کرده گفتم بمن بفرمایید تا کجا میخواهید بروید آیا اعمال فاروق برای شما درس عبرت نیست؟ فاروق تا توانست نوکری انگلیس ها را کرد. پشت به بملت خود تا آنجا رفت که تاج و تخت خویش را در روز موعود از دست گذاشت آیا شما هم از آن راه میخواهید بروید؟

اینها که بشما نصیحت میدهند با نهضت مردم جنگ کنید چه کسانی هستند؟ مگر شما چه بدی از این ملت دیده اید که در صف اول مخالفین قرار میگیرید؟
آنروز خیلی صحبت کردیم بالاخره باو گفتم یکبار در سی ام تیر بدستور سفارت انگلیس دکتر مصدق را مجبور باستعفا کردید و سزای آن را دیدید آیا خیال میکنید ممکن است آن آزمایش تلخ را تکرار کرد؟. دربار در تمام طول ده سال اخیر قبله گاه هرچه دزد، هرچه بی ناموس و هرچه واخورده اجتماع بوده قرار داشته و از همه بدتر تنها تکیه گاه خارجیان و نقطه اتکاء سفارت انگلیس این دربار گند و کثیف و لعنتی بوده است.

من در طول دوازده سال اخیر هرگز به آستان این جوان خوش خط و خال که مثل مار افسرده موقع ضعف و جبن سردرهم میکشود در فرصت مناسب نیش جانگزای خود را میزند سر فرود نیاورده ام و این آخرین دفعه هم که بابتکار خودش نشان همایون بمن داد هرگز نشان اهدائی او را بر سینه نزدم زیرا میدانستم که این " همایون " از قماش همان " همایونهای " است که پنجاه شصت (راجه) نظیر او را انگلیس ها در موقع اشغال هند در خاک وسیع هند ایجاد کرده اند.

دربار دشمن همه آزادمردان، وطن پرستان و خصم مبارزین راه استقلال و آزادی است.

اگر اینطور نیست از او بپرسید منکه در راه جهاد ملت ایران هنوز درد و رنج و درد گلوله اجنبی را بر تن و جان خود دارم و هنوز از بیمارستان خارج نشده

در مذاکره با اجنبی دیگر صرف قوه و انرژی می کنم چه جرمی مرتکب شدم که نیمه شب باید اسیر تجاوزات افرادی غارتگر و قطاع الطریق بشوم؟

من از محمدرضا شاه پهلوی هرگز انتظار آن را ندارم که این شجاعت و شهامت خودش را در برابر بیگانگان بکار نبرد، من حتی بقدر سلطان مراکش و بیک تونس هم از او حمایت از حقوق ملت را نمیخواهم ولی اعتراف میکنم که تا ایندرجه او را حقیر و کوچک فکر و ضعیف العقل نمیشمردم که شیخون بر مبارزات و جهاد ملت خود بزند و تمام محصول فداکاری ها و جانفشانیهای مردم محروم و بینوای کشور را قربانی هوسبازی و لاس زدن با اجانب کند.

یکی نیست از او بپرسد دیگر شما و فامیل شما از این یک مشمت پا برهنه و لختی که بیست سال پدرت آنها را بنفت جنوب زیر نظر مستقیم خمیش فروخت و برای چهل سال بعد از خود نیز قرارداد ۱۹۳۳ را باقی گذاشته چه میخواهید؟.

ثروت یک مملکت را بغارت بردید، املاک و اموال و نوامیس مردم از دست این خانواده سی سال است در امان نبوده حالا هم مثل دزدها و بدهکارها از تاریکی شب برای کودتا استفاده میکنید و برای استراحت به کلاردشت تشریف میبرید؟

آمدن هژیر و ساعد و رزم آرا محصول همین مسافرت های کلاردشت و مشاوره با عوامل مستقیم اجنبی بود. این کودتای مسخره دیشب نیز بدون شک از آنجا سرچشمه گرفته است. اگر راست میگفتید و نشانه ای از حمیت در شما وجود داشت در پناه تاریکی شب دست به این جنایت هول انگیز نمیزدند و تفنگ سربازانی را که از مالیات علف خوارهای ایرانی تهیه شده و گارد شاهنشاهی شما را تشکیل داده است بروی وطنخواهان نمیکشیدید.

پدر شما یکمرتبه بدستکاری «آیرونساید» کلنل انگلیسی، بروی هموطنان خود شمشیر کشید و عاقبت در منتهای نکبت در گوشه «ژوهانسبورگ» چشم برهم گذاشت. او از این جنایت چه چیزی دید که امروز شما از روی نقشه فرستاده های سفارت انگلیس بغداد و ایادی جیره خوار اجنبی همان راه نکبت بار و ملعنت آمیز را از نو می پیمائید!؟

آقای دکتر مصدق! چقدر باید صبر و تحمل کرد و تا کی باید شاهد این فجایع و رسوائی های پنهانی و آشکار دربار بود.

دربار با رفتار ننگ آوری که دیشب مرتکب شد آخرین خط وصلی را که با ملت داشت برید. دیگر باید بدوازده سال توطئه، دوازده سال تحریک برادران و خواهران و مادر و دوازده سال اغراض و شهوات اجنبی خاتمه داد و بگارد شاهنشاهی کاملاً ثابت کرد که ملتی وجود دارد و اینمردم توطئه ها و تحریکات ننگین دربار را فقط تا مدت محدودی میتوانند تحمل کنند. کاسه صبر ایرانی لبریز شده و فریاد انتقام از این جنایات که داستان فاروق را کهنه کرده از گلوی کوچک و بزرگ برمیخیزد.

عیاشی و شهوت پرستی و بی اعتنایی بسرنوشت میلیونها مردم تا همینجا کافیهست. از دربار بپرسید دیگر از جان مردم و مملکت چه میخواهید؟ تا پای انقراض تاریخ و سقوط وطن اکنون شما جلو رفته اید و بدست خود آن گور بدنامی و سیاهکاری و اجنبی پرستی را کنید.

دیشب در همان موقعی که شصت تیرهای افسران و سربازان گارد شاهنشاهی بطرف من نشانه گرفته بودند و مرا به توقیفگاه سعدآباد میبردند من با کمال خونسردی زیر لب این شعر سعدی را زمزمه میکردم:

چو تیره شود مرد را روزگار

همه آن کند کش نیاید بکار

یاد و خاطره زنده یاد دکتر حسین فاطمی جاودان و راه و رسمش فرا راه مردم مبارزمان برای رهائی از چنگال بیرحم و خونین استبداد نظام ولایت فقیه و اربابان استعمارگر این نظام باد.